

چرا بازیگر سیلی خورد!

مجری: سلام و خوشامد عرض می‌کنم. امیدوارم که در صحت و سلامت کامل باشید. بنده با اجازه پدر و بزرگ‌ترهای فامیل بر خود واجب می‌دانم که از کارگردان، نویسنده، بازیگران، آهنگساز، تدوینگر، صدابردار، صداگذار، دستیار کارگردان، منشی صحنه، مدیر تدارکات، متصدی جلوه‌های ویژه، بوم‌من، چایی‌بیار، تهیه‌کننده و فیلمبردار فیلم «نخواب... بیدار شو!» دعوت کنم که روی سن بیایند برای شرکت در این جلسه. ضمناً ما ۲۰ دقیقه بیشتر وقت نداریم و خواهشمندم از همه این عزیزان سوال بفرمایید.

(فوجی از جمعیت سالن، راه می‌افتند به سمت سن و آن جلو غلغله می‌شود).

مجری: تا سوال‌های کتبی به دست من برسد، از آقای کارگردان می‌خواهم بپرسم شما چطور شده؟
کارگردان: چیز خاصی نیست، مدتی قبل ناخوش بودم اما خدا را شکر رو به بهبود.

مجری: منظورم اینه که شما چطور شده که همچون فیلم‌هایی می‌سازین؟

کارگردان: آهان! راستش من ۱۵ سال درگیر فیلمنامه این کار بودم و عمرم را پای آن گذاشتم. طی این ۱۵ سال، ۲۰۰ بار فیلمنامه را بازنویسی کردم و خوشحالم که حاصل تلاش ۱۵ ساله‌ام را سرانجام دوستان دیدند.

مجری: اما شما که در این ۱۵ سال تا آنجا که اطلاع دارم، ۲۷ تلفیلیم، ۴ سریال، ۹ فیلم سینمایی و ۹ تله‌تئاتر ساختید.
کارگردان: البته ۲۶ تله‌فیلیم، حتی با شمامست، اما روح سرکش من آرام و قرار ندارد و دانما در تکاپوست. در حالی که مشغول ساخت این آثار بودم همواره دغدغه اصلی‌ام ساخت همین فیلمی بود که اندکی قبل تماشا کردید.

مجری: بسیار خوب. سوال اولی که برایم رسید را می‌خوانم: «آقای کارگردان، بهتر نبود در صحنه‌ای که بازیگرانتان دارند شام می‌خورند، به جای آلو اسفناج، از قیمه سمما استفاده می‌شد؟»

کارگردان: به نکته مهمی اشاره کردید. دلیل این که ما از آلو اسفناج استفاده کردیم این بود که بازیگر اصلی مان به لپه حساسیت داشت و ما نمی‌توانستیم ریسک کنیم.
مجری: سوال بعدی را می‌خوانم: «آیا از کار بازیگرانتان راضی هستید؟»

بازتاب

سلام به تمامی دوستان و خوانندگان محترم قاب کوچک، در آغاز سی‌امین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی را خدمت شما عزیزان تبریک عرض می‌نمایم. بازتاب این هفته را با مطلبی از خانم زهرا قاسمی از تهران با عنوان «انقلاب از نگاه تصویر» آغاز می‌کنیم. «انقلاب اسلامی ایران یکی و جزو تنها انقلاب‌هایی بوده که با نگاه دینی و حرکت مردمی به پیروزی رسید، هیچ ایرانی بهمن ۵۷ را از ذهنش فراموش نمی‌کند، چرا که عبرت و افتخار هر ایرانی همان روزهای پرافتخار است، البته شاید چند سالی است که صدا و سیما با برنامه‌های متنوع و دیدنی خود و بخصوص تصاویر آرشیوی توانسته به ایام دهه فجر حال و هوای خاصی دهد، از این رو ضمن تقدیر از همه زحمات‌کشان سیما، درخواست می‌کنم در ایام دیگر سال نیز بیشتر به چنین موضوع حساسی بپردازند.»

آقای سیدغلامعلی علوی از بیجار با ارسال مطلبی با عنوان «مستند انقلاب» مستندی ماندگار نوشته‌اند؛ تصاویر رویدادهای دیدنی انقلاب، ماندگارترین آثار هستند، شاید بهترین سند تاریخ انقلاب، همان تصاویر دیدنی و جذابی است که اگر آدمی چندین بار هم آن را ببیند باز خسته نمی‌شود. تصاویر مستند انقلاب، تصاویر ارزشمندی است که صدا و سیما به بهترین شکل ممکن آنها را پخش می‌نماید. خانم نسترن اسکندری از کاشان از شبکه اول سیما به خاطر پخش



cartoon: ج.ج

کارگردان: بهترین همکاری را با من داشتند و همین جا لازم می‌دانم که از تک‌تک‌شان سپاسگزاری کنم. یک بار یکی از این بازیگران که اینجا تشریف دارند و از همین تریبون بهشان سلام عرض می‌کنم، روزی آمد پیشم و گفت که در پشت کت من کاغذی چسبیده است. از او خواهش کردم کاغذ را نشانم بدهد. دیدم رویش نوشته بود فلانی فلان است، یعنی من. خوب اگر این دوست گرمای حسن نیت نداشت و من را جزوی از خود به حساب نمی‌آوردند، چنین رابطه خلاقانه و ثمربخشی شکل نمی‌گرفت. از یکایک آنها ممنونم.

مجری: سوال بعدی: «چه مشکلاتی در جریان تولید این فیلم برای شما پیش آمد؟»
کارگردان: دست رو دلم نزار که خون است. من نمی‌توانم در پاسخ به این دوست خبرنگار صراحتاً بگویم که چه بر ما گذشت. دوستانی که اینجا در محضرشان هستیم، خوب به یاد دارند که چه جوری فرغون فرغون خاک می‌آوردیم سر صحنه تا بتوانیم یک بلندی بسازیم. گروه صحنه و لباس خوب خاطرشان هست که در زمستان یخ حوض را می‌شکستیم تا لباس‌ها را بشوییم. گاهی

مجری: سوال بعدی: «چه مشکلاتی در جریان تولید این فیلم برای شما پیش آمد؟»
کارگردان: دست رو دلم نزار که خون است. من نمی‌توانم در پاسخ به این دوست خبرنگار صراحتاً بگویم که چه بر ما گذشت. دوستانی که اینجا در محضرشان هستیم، خوب به یاد دارند که چه جوری فرغون فرغون خاک می‌آوردیم سر صحنه تا بتوانیم یک بلندی بسازیم. گروه صحنه و لباس خوب خاطرشان هست که در زمستان یخ حوض را می‌شکستیم تا لباس‌ها را بشوییم. گاهی مجبور می‌شدیم در غیاب ابزار و آلات گرمی، با کشیده محکم بخوابانیم زیر گوش بازیگران تا چهره‌شان سرخ‌تر به نظر آید. این دوست گرمی ما که الان اینجا نشسته در اثر یکی از همین سیلی‌ها یک گوشش کر است. الهی بمیرم.

مجری: پرسیده‌اند: «از کار کدام بازیگران راضی‌ترید؟»
کارگردان: من به بازی آنجلینا جولی علاقه وافر دارم...

مجری: نه نه، منظورشان بازیگران فیلم خودتان است.
کارگردان: بله متشکرم. حقیقت این است که بازیگران فیلم من، برایم مثل انگشتان دستم می‌مانند. نمی‌توانم بگویم کدام را بیشتر قبول دارم چون اصولاً انگشتان دست من در جوانی زیر دستگاه تراش رفت و از قیافه افتاد. به همین دلیل برایم فرقی ندارند. همه‌شان یک جورند و لازم می‌دانم همین‌جا از آنان تشکر کنم.

مجری: از شرکت شما و همه عوامل در این نشست تشکر می‌کنیم و دست یکایک دوستان را هم می‌فشاریم.
غضنفر هالیوودیان

قهرمانان به شبکه اول سیما پیشنهاد کرده‌اند تا زمان پخش سینما یک را تغییر دهد در بخشی از نامه ایشان آمده است، شبکه اول با پخش برنامه دیدنی سینما یک توانسته بسیاری از مخاطبان را به خود جذب کند و علت آن هم تحلیل محتوایی یک اثر سینمایی و خود فیلم سینمایی است اما به نظر می‌رسد جهت زمان پخش که معمولاً همزمانی با سایر برنامه‌های جمعه شب‌ها دارد، بهتر است زمان و یا حتی روز پخش آن تغییر پیدا کند. «سینما فقط در دهه فجر نیست» نوشته خانم آرزو شجری از تهران است که با هم بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم. «گرچه استقبال از بسیاری از فیلم‌ها و شور و هیجان خاص در آثار سینمایی بیشتر در ایام دهه فجر و آن هم به برکت این روزهای مقدس و پرافتخار و جشنواره فیلم فجر است اما واقعیت آن است که باید این استقبال در طول سال و همواره فراگیر شود چرا که سینما به زمان و یک مکان خاص تعلق ندارد و متعلق به همه زمان‌ها و مکان‌هاست. «دوستان و خوانندگان قاب کوچک شما می‌توانید نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را درخصوص برنامه‌های رادیو و تلویزیون، فیلم‌های سینمایی در حال اکران و ویژه‌نامه قاب کوچک به صندوق پستی ۴۶۲۳ - ۱۹۳۹۵ و پست الکترونیکی ghabekoochak@jamejamonline.ir ارسال نمایید تا هفته آینده و سلامی دیگر خدانگهدار.»

نقش‌های ماندگار

شخصیت‌های فیلم‌های خوب، همچون انسان‌های واقعی زنده‌اند و اگر در فیلمنامه به اقتضای داستان، زندگی‌شان خاتمه یابد در دنیای آذهان، نامیرا و ابدی‌اند. نقش‌های ماندگاری که به «تاریخ» می‌پیوندند: تاریخ حیات بشر.

ادوارد دست قیچی



استثنایی و خاص است. نه چون جای دست، قیچی دارد بلکه چون قلباً از جنس آدم‌های به ظاهر انسان اما مسخ شده دوره و زمانه‌اش نیست. پگ باگر (مادر کیم) هم که

اول بار او را دیده و با خود به شهر آورده خوب این را می‌داند که در مصاحبه تلویزیونی تصریح می‌کند اگر امکانش باشد و ادوارد دست‌هایش را عمل کند باز هم خاص و منحصر به فرد است. این تفاوت ظاهری ادوارد با دیگران فقط یک نشانه است. نشانه این که او با بقیه فرق دارد. اما این که فرقی نیست، فقط پگ می‌داند و بعد از او دخترش کیم. نشانه دیگر هم تفاوت محل زندگی‌اش با دیگران است و فاصله‌ای که

اجتماع محل زندگی مردم شهر دارد. ادوارد دست قیچی کیس مناسبی است برای مردمی که در منجلاب روزمرگی‌هایشان بی‌صبرانه منتظر یک اتفاق جدید و غیر عادی هستند. برای همین اگر از ناحیه مردم شهر مورد استقبال و توجه قرار می‌گیرد هرگز به این معنا نیست که مردم او را شناخته‌اند و به خاطر خودش دوستش دارند. پگ باگر اگر توانسته تا اندازه‌ای به شناخت واقعی از او نزدیک شود و تفاوتش از بقیه را دریابد به این خاطر است که

شغل بازاریابی دارد و بیش از همه با درد زندگی روزمره و تکرار بی‌پایه آن دست و پنجه نرم کرده است. ادوارد، هنرمند است. باز هم نه فقط چون با دست قیچی‌هایش شمشاد می‌چیند و یخ می‌تراشد بلکه چون قلب مهربان، روح لطیف و احساس نازک و دست نخورده دارد. برای او زیبایی مهم‌تر از درستی است. دقیقاً برخلاف پدر کیم که می‌گوید: ما دنبال درستی هستیم نه قشنگی. همین فرط زیاده‌وستی است که ادوارد را از دیگران متمایز می‌کند. او با واقعیت خشک و بی‌روح و زشت بیرونی کاری ندارد، واقعیت برای او خیال است و احساس و زیبایی.

روح لطیف ادوارد بزرگ هم هست. او می‌داند جیم دارد از او سوء استفاده می‌کند اما خودش را به نادانی می‌زند و به کاری که او خواسته تن در می‌دهد فقط چون کیم واسطه انجام این کار بوده و او از ادوارد این درخواست را کرده است. در ادامه هم وقتی دستگیر می‌شود لام تا کام حرف نمی‌زند و ترجیح می‌دهد مقصر جلوه کند اما حقیقت را نگوید چون همانطور که گفتیم او دنبال حقیقت نیست، دنبال زیبایی است!

ادوارد بلوی است و شناخت چندانی از مبانی تمدن و اصول رفتار درست انسانی ندارد اما وفادار است. چه بسا چون آلوده این اصطلاحات نشده و به جای شعار و حرف، به دلش اعتماد دارد. با این که با اولین نظر عاشق کیم شده اما تا وقتی که می‌بیند او با جیم در ارتباط است با این که می‌بیند جیم لایالی و هرزه است و اصلاً لیاقت عشق کیم را ندارد، دریغ از یک بار ابراز عشق، او به جای ابراز عشق عاشقی می‌کند و کیم البته آنقدر نادان نیست که این را نبیند و نفهمد. ادوارد تا وقتی که کیم با جیم در ارتباط است حتی از خودش در مقابل جیم دفاع هم نمی‌کند و اگر در انتها با نوک قیچی دست‌هایش به زندگی او خاتمه می‌دهد باز هم برای دفاع از خودش نیست برای دفاع از حریم معشوقه‌اش کیم است که از سوی جیم مورد تعرض قرار گرفته است.

آزاد جعفری